خاطراتی از فرمانده شهید محمود امان‌اللهی از زبان همرزمانش

شهیدی که رزمنده ارتش، سپاه و نیروی انتظامی بود!

شهید امان‌اللهی نفر دوم از راست در دوران دفاع مقدس

■ علیرضا محمدی

شهید محمود امان اللهی یکی از شهدای بنام خطه کردستان است که همه افتخارات مورد انتظار از یک رزمنده مکتبی را توأمان دارد. پدرش در سال ۱۳۵۹ شهید شد و خودش ۲۰ سال بعد راه پدر را تا شهادت طی کرد و سال ۷۹ آسمانی شد. محمود هم در ارتش خدمت کرد و هم در سپاه و هم در نیروی انتظامی. او علاوه بر جهاد با ضدانقلاب و اشرار، با دشمن بعثی هم جنگید و به اسارت درآمد. در حالی که آزادگی را در پرونده جهادی‌اش ثبت کرده بود، پس از آزادی از اسارت دشمن، مدت‌ها با عوارض شکنجه‌های دوران اسارت دست و پنجه نرم کرد و به این ترتیب مقام جانبازی را هم به مجموعه افتخاراتش اضافه کرد. خردادماه ۱۳۷۹، رزمنده جانباز محمود امان‌اللهی به دلیل ضربات مکرری که در دوران اسارت به سرش وارد شده بود بر اثر مرگ مغزی در بیمارستان شریعتی تهران به شهادت رسید. متن زیر خاطراتی از این شهید بزرگوار از زبان همرزمانش است.

■■■

محمد مولودی از همرزمان شهید

■ فعال انقلابی

شهید امان‌اللهی متولد سال ۳۹ در بیجار بود و موقع انقلاب به سن نوجوانی رسیده بود. مادرشان نقل می‌کرد همان زمان‌ها به سخنرانی‌های امام(ره) گوش می‌داد و پیام‌های امام(ره) را در بین مردم پخش می‌کرد و به مردم می‌گفت پیرو امام(ره) باشید تا به مملکت آسیبی نرسد. محمود از یک خانواده مذهبی بود و از همان دوران طاغوت همیشه در نماز جماعت و نماز جمعه شرکت می‌کرد. نمازش را اول وقت به‌جا می‌آورد و در تمام مراسم مذهبی حسینیه‌ها و مساجد شرکت می‌کرد. بچه درسخوانی هم بود و توانست دیپلمش را بگیرد و بعد برای ادامه تحصیل به دانشکده افسری برود.

■ اسلحه پدری

حاج‌محمود خودش فرزند شهید بود. پدر ایشان «شهید احد امان‌اللهی» در همان اوایل تشکیل سپاه به این نهاد انقلابی پیوست و به عنوان پاسدار در کردستان خدمت می‌کرد. سازمان پیشمرگان کرد مسلمان توسط افرادی مثل شهید احد امان‌اللهی تشکیل شد و قوت گرفت. حاج‌محمود هم که کمی قبل از پیروزی انقلاب در دانشکده افسری ارتش مشغول تحصیل بود. به این ترتیب ایشان در ارتش خدمت می‌کرد و پدرش احد امان‌اللهی به عنوان پاسدار با ضدانقلاب می‌جنگید. ششم تیرماه ۱۳۵۹ پدر شهید امان‌اللهی در درگیری با ضدانقلاب به شهادت رسید. حاج‌محمود بعد از اینکه در تشییع پیکر پدرش شرکت کرد، از طرف ارتش مأمور شد تا مسئولیت بچه‌های سپاه و پیشمرگان را در منطقه برعهده بگیرد و رابط بین نیروهای سپاه و ارتش شود. به این ترتیب او تنها چهار روز بعد از شهادت بابا، اسلحه‌اش را برداشت و در محور عملیاتی قروه و سنندج مشغول خدمت شد.

■ حضور در دفاع مقدس

تنها دو روز از شروع جنگ تحمیلی می‌گذشت که شهید امان‌اللهی به همراه گروه ۲۷۰ نفری دانشجویان دانشگاه افسری توسط شهید نامجو به جبهه جنوب اعزام شد. عده زیادی از این دانشجوها به خرمشهر رفته بودند. حاج‌محمود هم جزو این دسته بود. ایشان در تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۵۹ بر اثر مجروحیت شدید از ناحیه دست چپ و پای راست به بیمارستان طالقانی آبادان فرستاده شد و هنوز بهبودی کامل پیدا نکرده بود که دوباره به خدمت مقدم برگشت. در تاریخ ۲۳ مهر ۱۳۵۹ زمانی که عراقی‌ها پُل خرمشهر را منهدم کردند او در آن عملیات از ناحیه پرده دیافراگم قلب، پای راست، کمر و هر دو دست مجروح شد به طوری که هنگام اسارت به دست دشمن، بیهوش روی زمین افتاده بود. بعثی‌ها شهید امان‌اللهی را در همان اولین روزهای اسارت بسیار شکنجه کرده بودند. بعد هم او را به اردوگاه الرمادیه منتقل کردند اما خیلی نگذشت که بر اثر جراحات و شکنجه‌هایی که شده بود به بیمارستان الرشید بغداد انتقال پیدا کرد. در آنجا می‌خواستند پای او را قطع کنند که خود حاج‌محمود اجازه چنین کاری را به پزشکان عراقی نداده بود. زمانی که سازمان صلیب سرخ جهانی طبق کنوانسیون ژنو، اعلام کرد مجروحان جنگی صعب‌العلاج جهت مداوا به کشورشان برگردانده شوند، شهید امان‌اللهی هم در ۲۶ خرداد ۱۳۶۰ با دومین کاروان عازم ایران شد.

■ ادامه جهاد

حاج‌محمود پس از تحمل ۱۴۴ روز اسارت همراه با ۱۴ نفر از اُسرای ایرانی با عده‌ای از اُسرای عراقی در ایران مبادله شد و ۲۶ خرداد ۱۳۶۰ وارد فرودگاه مهرآباد تهران شدند. ایشان همان زمان مصاحبه‌های انجام داد و از شکنجه‌های بعثی‌ها در دوران اسارتش گفت. همچنین سخنرانی‌های مختلفی را در ارتش، سپاه، دانشکده افسری و مساجد جنوب و شرق تهران انجام داد. کمی که حالش بهتر شد، دوباره اسلحه به دست گرفت و به جبهه برگشت. در دوران دفاع مقدس مسئولیت‌های متعددی را برعهده گرفت. از قبیل قائم‌مقام فرمانده سپاه سردشت، معاونت عملیات قرارگاه حمزه سیدالشهدا، سرپرست عقیدتی سیاسی لشکر ۱۷ نیروهای مخصوص (نوهد) فرماندهی گردان ضربت عملیاتی جندالله بانه، معاونت تیپ شهادت که در این سمت در عملیات ظفر ۱، ۲، ۳ و کربلای ۱، ۲، ۳ شرکت داشت. سپس مدتی هم معاون حفاظت اطلاعات کردستان شد.

> حاج‌محمود بعد از اینکه در تشییع پیکر پدرش شرکت کرد، از طرف ارتش مأمور شد تا مسئولیت بچه‌های سپاه و پیشمرگان را در منطقه برعهده بگیرد و رابط بین نیروهای سپاه و ارتش شود. به این ترتیب او تنها چهار روز بعد از شهادت بابا، اسلحه‌اش را برداشت و در محور عملیاتی قروه و سنندج مشغول خدمت شد

■ گردان تکاوری

شهید امان‌اللهی در دوران دفاع مقدس هم در ارتش خدمت کرد و هم در سپاه. مدتی به سپاه مأمور شد و دوباره به ارتش بازگشت. در اواخر جنگ تحمیلی در بحرانی‌ترین ایام درگیری و حساس‌ترین لحظات جنگ در منطقه کردستان، طبق دستور فرمانده لشکر ۸۱ کردستان به فرماندهی یکی از گردان‌های تکاور منصوب شد. در اواخر تیر و اوایل مرداد ۱۳۶۷ در یکی از عملیات‌ها همراه چهار نفر از نیروهای تحت امرش در ارتفاعات استراتژیک مارو جانانه ایستاد و مانع سقوط این ارتفاعات توسط نیروهای دشمن شد. در این عملیات حاج‌محمود و نیروهای کمی که همراهش بودند شش دستگاه از تانک‌های دشمن را منهدم کردند و تلفات انسانی زیادی را به دشمن تحمیل کردند. در همین عملیات خود حاج‌محمود دو نفر از نیروهای دشمن را که مسلح به سلاح آرپی‌جی بودند به اسارت گرفت و تحویل نیروهای خودی داد. شجاعت شهید امان‌اللهی در این عملیات چریکی آن‌قدر در بین همرزمانش پیچیده بود که تا مدت‌ها از شجاعت‌ها و رشادت‌هایش صحبت می‌کردند.

■ حمید امان‌اللهی نوه شهید

■ من دینامیتم!

پدربزرگم سال آخر حیاتش از همه جا بُریده بود. معاون هماهنگ‌کننده نیروی انتظامی کردستان بود. اما اواخر بهمن یا اوایل اسفند ۱۳۷۸ از کارش استعفا داد! حالات خاصی داشت. خیلی خلوت می‌کرد. شهرستان سنندج کوهی دارد به اسم آبیدر، می‌رفت آنجا و ساعت‌ها تنها می‌نشست و فکر می‌کرد. مادربزرگم زنگ می‌زد، می‌گفت خبر دارید محمود کجاست؟ پدربزرگم با پدرم که دامادش بود خیلی رفیق بودند. درست مثل دو برادر. شاید هم نزدیک‌تر. پدرم نصف روز در اداره بود، نصف دیگر را با شهید امان‌اللهی سپری می‌کرد. جایش را می‌دانست، می‌رفت و ایشان را به خانه می‌آورد. آن روزها رفتار بابابزرگ کاملاً عوض شده بود. چهره‌اش هم تغییر کرده بود. معنویت خاصی در سیمایش موج می‌زد. مدام حرف از رفتن می‌زد. می‌گفت: «من اگر بمیرم، به علت سکته مغزی و بیماری مغزی می‌میرم.» خودش بهتر از هر کس خبر داشت توی سرش چه می‌گذرد! هنگامی که به اسارت دشمن درآمده بود، بعثی‌ها آن‌قدر به سرش ضربه زده بودند که مویرگ‌های مغزش به شدت آسیب دیده بودند. همان زمان اسارت پزشکان عراقی گفته بودند امان‌اللهی به دینامیت می‌ماند که هر لحظه امکان دارد منفجر شود! خود شهید هم همیشه به شوخی همین را می‌گفت: «من یک دینامیتم! به من نزدیک نشوید.»

شهید امان‌اللهی در حالی که آزادگی را در پرونده جهادی‌اش ثبت کرده بود، پس از آزادی، مدت‌ها با عوارض شکنجه‌های دوران اسارت دست و پنجه نرم کرد و مقام جانبازی را هم به مجموعه افتخاراتش اضافه کرد و سرانجام خردادماه ۱۳۷۹، به دلیل ضربات مکرری که در دوران اسارت به سرش وارد شده بود بر اثر مرگ مغزی در بیمارستان شریعتی تهران به شهادت رسید

■ غلامعلی مرادی از دوستان شهید

■ اهدای عضو

شاید کمتر کسی بداند که شهید امان‌اللهی وصیت کرده بود اعضای بدنش را به بیماران نیازمند اهدا کنند. یکی از بستگان ما به نام حاجی‌نوری که از برادران اهل سنت است، با خانواده به شهرستان بانه رفته و مقداری وسیله و ابزارآلات خریده بود. نیروی انتظامی اجناسش را گرفته بود. ایشان قضیه را به شهید محمود امان‌اللهی گفت و از او خواست به کارش رسیدگی کند. شهید امان‌اللهی هم گفت: «کمی مریض‌احوالم ولی به روی چشم. می‌آیم شهرستان دیواندره ببینم چه شده است.» خیلی نگذشت که با هم به سمت دیواندره راه افتادیم. حاج‌محمود در راه برای‌مان قرآن و دعای ندبه و کمیل می‌خواند. آن موقع تازه از بیمارستان مرخص شده بود. هنوز ناخوش بود. حدود ۱۰ روز بعد هم که به شهادت رسید. حین راه شهید امان‌اللهی حرف عجیبی زد. رو به من کرد و گفت: «وصیت کرده‌ام اعضای بدنم را ببخشند.» با تعجب گفتم: «این حرف‌ها چیه؟» اما او روی حرفش اصرار داشت. گفت آقای مرادی مرگ من نزدیک است. من می‌میرم و دشمنانم شاد می‌شوند. گفتم این حرف‌ها را نزنید. ان‌شاءالله سال‌های سال زنده هستید. با لحن جدی گفت: «یک هفته دیگر من می‌میرم.» دیگر حرفی نزدم و باقی راه به سکوت گذشت. به دیواندره رسیدیم و شهید امان‌اللهی هر طور که صلاح بود و به عدالت نزدیک‌تر بود، کار آن بنده خدا را راه انداخت و دوباره برگشتیم. همان شب حالش به‌هم خورد و روانه بیمارستان شد و چند روز بعد در تاریخ هفدهم خرداد ۱۳۷۹ در بیمارستان شریعتی تهران به شهادت رسید.

طراح: علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۶۴۰۱

خاطره

حاج‌قاسم سلیمانی و توجه به خانواده شهدا از زبان یکی از همرزمانش

تابلوی شهدا هر روز مقابل چشمان حاج‌قاسم بود

■ غلامحسین بهبودی

آزاده محمدرضا حسنی سعدی از همرزمان حاج‌قاسم سلیمانی در دفاع مقدس است که برای مدتی نیز مدیر کل بنیاد شهید استان کرمان بود. در همین سمت او خاطرات جالبی از توجه حاج‌قاسم به خانواده شهدا دارد که در ادامه برگ‌هایی از این خاطرات را در قالب روایت‌های کوتاه پیش رو دارید.

■■■

سال ۶۹ بعد از آزادی از اسارت، حاج‌قاسم در فرودگاه کرمان به استقبال‌مان آمد. داخل اتوبوس هرچه پرسیدم با حوصله جواب داد. چند روز بعد با دعوت رفتم خانه‌شان. روی دیوار تابلویی از تصاویر شهدای لشکر ثارالله نصب بود. حاج‌قاسم این تابلو را روی دیوار گذاشته بود تا همیشه به یاد دوستان شهیدش باشد. سه ماه قبل از شهادتش هم گفت هنوز آن تابلو را دارم.

***

یک بار از زبان شهید سلیمانی شنیدم که می‌گفت: «من وقتی مادر شهیدان هندوزاده را می‌بینم، تمام خستگی‌هایم رفع می‌شود. من عاشق فرزندان شهید حاج‌یونس زنگی‌آبادی هستم.»

***

مادر شهید علی‌آقا شفیعی از شهدای کرمانی دفاع مقدس هیچ‌کس را نداشت. فقط یک پسر داشت که او هم در عملیات کربلای ۴ و در سن ۲۰ سالگی شهید شده بود. حاج‌قاسم از بغداد، بیروت و دمشق یا هرجا که بود زنگ می‌زد و حال این مادر شهید را جویا می‌شد. این مادر تقریباً یک‌سال بعد از شهادت حاج‌قاسم، درگذشت و به حاجی و فرزند شهیدش پیوست.

> در گلزار شهدای کرمان به حاج‌قاسم گفتم در این گلزار هزار و ۱۱ شهید آرمیده‌اند؛ حاج‌قاسم هم گفت: «دعا کنید من هزار و دوازدهمین شهید این گلزار باشم.» خیلی نگذشت که حاج‌قاسم به شهادت رسید و به جمع شهدای این گلزار پیوست

***

یک بار به اتفاق دوستان به دیدن مادر شهیدان محمدآبادی که در ماهان بود، رفتیم. مادر زمین خورده بود و حالش خوب نبود. می‌گفت: «اگر حاج‌قاسم خبر داشت، می‌آمد و حال من را می‌پرسید.» با حاج‌قاسم ارتباط گرفتیم. حاجی به صورت تلفنی با مادر شهیدان محمدآبادی گفت‌وگو کرد. مادر شهیدان گوشی تلفن را می‌بوسید و به حاج‌قاسم می‌گفت: «مادر کجایی؟ دورت بگردم. فدایت شوم. کربلا هستی؟»

***

بچه‌هایی که همراه حاجی در جبهه مقاومت یا مناطق دیگر بودند می‌گفتند: «وسط روز کاری و اوج خستگی یا پایان روز وقتی حاج‌قاسم با مادر شهدا ارتباط می‌گیرد، روحیه‌اش عوض می‌شود.»

***

شهید سلیمانی از خانواده شهید شیخ شعاعی از غواصان کربلای ۴ امضا گرفته بودند که شما گواهی بدهید من مسلمان و مؤمن خوبی بودم.

***

حاج‌قاسم خیلی به فرزندان شهدا علاقه داشت. یک بار ۲۰۰ نفر از فرزندان شهدا را به کرمان دعوت کردیم. حاجی برای‌شان صحبت کرد و به اطرافیان گفت: «این عزیزان فرزندانِ برادرانِ من هستند. هیچ‌کس مانع نشود. اگر خواستند عکسی بگیرند بگذارید بدون هیچ مانعی جلو بیایند و عکس بگیرند.»

***

یک‌بار وقتی همراه شهید سلیمانی به منزل شهید موحدی کرمانی رسیدیم، مادر شهید روی ویلچر بود و برادر شهید او را داخل ساختمان می‌برد. حاج‌قاسم ویلچر را از دست برادر شهید گرفت و گفت: «می‌خواهید همه ثواب‌ها را خودتان ببرید؟ یک مقدار هم بگذارید ما از این ثواب‌ها ببریم.»

***

وقتی حاج‌قاسم به کرمان می‌آمد، با هم به گلزار شهدا می‌رفتیم. او در گلزار شهدا قدم می‌زد و به یاد شهدا گریه می‌کرد. به او گفتم در این گلزار هزار و ۱۱ شهید آرمیده‌اند؛ حاج‌قاسم هم گفت: «دعا کنید من هزار و دوازدهمین شهید این گلزار باشم.» خیلی نگذشت که حاج‌قاسم به شهادت رسید و به جمع شهدای این گلزار پیوست.

جدول

از راست به چپ

■ ۱- تلف کردن زمان- جیوه- مگس پران گاو ■ ۲- جزیره مورد اختلاف ژاپن و روسیه- بسیار ضروری- چاه جهنم ■ ۳- کبوتر صحرایی- نفس سرکش- روحانی مبارز دوره رضاخان ■ ۴- مقدم بر درمان است- ماهی فروش ■ ۵- پسوند خوراک- حرّ- از وزارت‌خانه‌ها ■ ۶- عضو بی‌حس- تاراج- مرکب‌دان- خشکی ■ ۷- نوعی انگور- نخستین- حاجت و مقصود ■ ۸- ثبت‌کننده لحظات حساس- صاحب تفسیر نمونه- سومین صورت فلکی ■ ۹- رود بزرگ سوئیس- ناسک- کامیاب و چیره ■ ۱۰- پول ژاپن- راهنما- گیاه تاجریزی- آنتن بشقابی ■ ۱۱- منتشرکننده- سرگشته- دزدی اینترنتی ■ ۱۲- آخرین شاه هخامنشی- رودی که در گیلان جاری است ■ ۱۳- هوای مرطوب- لقب حضرت علی (ع)- جلاد استالین ■ ۱۴- جوابش را نباید با بدی داد- نخ بافتنی- نگهبانی ■ ۱۵- زنده- پاک کردن و زدودن- کتاب افلاطون

از بالا به پایین

■ ۱- لقب شاه خاندان زند- سیاهی جسم از دور ■ ۲- طایفه- چنانکه بود- رسوب آبلیمو و سرکه ■ ۳- تیراندازی به اهداف پروازی- لقب امپراتوران روم- نجات‌دهنده ■ ۴- شیمی قدما- کشیش- بیماری سگ‌سانان ■ ۵- سست و وارفته- دروازه‌بان یوونتوس- لقب وزرا و امرا در ترکیه و مصر- تن‌پوش مردانه ■ ۶- واقف- اثر ماکسیم گورکی- دشمن موش ■ ۷- از شهدای قهرمان دوران دفاع مقدس- جاوید ■ ۸- از اجرام آسمانی که از خود نور ساطع نمی‌کنند- خبرگزاری عربستان- دلباخته ■ ۹- کمک- نام قدیمی بندر کازابلانکای مراکش ■ ۱۰- دریل- در مرتبه دوم- منجی عالم بشریت ■ ۱۱- حرف خطاب- سوغات لالجین- زور و قدرت انگلیسی- از حروف مقطعه ■ ۱۲- زمان مرگ- پادگانی در تهران- خورجین ■ ۱۳- لحظه سخت خداحافظی- نبرد- وارد وارونه ■ ۱۴- ستون خیمه- پزشک ایرانی معاصر انوشیروان ساسانی- دانه تسبیح ■ ۱۵- ترش و شیرین- اثر جرج برنارد شاو، ادیب بذله‌گوی ایرلندی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۸	۶							
			۱	۷	۵		۶	
						۷		
							۷	۵
۱	۹	۲						
				۴	۸			
	۲	۳						
			۶	۵	۹			
۶					۲	۱	۹	

۷	۶	۱	۸	۴	۸	۵	۹	۵
۸	۴	۷	۶	۹	۵	۷	۱	۸
۶	۹	۵	۵	۱	۷	۴	۸	۸
۵	۱	۸	۷	۵	۶	۹	۸	۴
۱	۵	۴	۸	۵	۹	۸	۶	۵
۹	۸	۶	۱	۸	۴	۵	۷	۵
۸	۸	۸	۵	۷	۵	۱	۴	۹
۴	۵	۷	۹	۸	۱	۶	۵	۸
۷	۵	۹	۸	۶	۸	۸	۵	۷

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۴۰۰

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	و	ق	ت	ک	ش	ی	■	س	ی	م	ا	ب	■	د	م
۲	ک	و	ر	ی	ل	■	ح	ی	ا	ت	ی	■	و	ی	ل
۳	ی	م	ا	م	■	ا	م	ا	ر	■	ه	م	د	ر	س
۴	ل	■	پ	ی	ش	گ	ی	ر	ی	■	س	م	ا	ک	■
۵	ا	ک	■	ا	ز	ا	د	■	ه	د	ف	ا	غ	■	س
۶	ل	م	س	■	ن	■	ب	ه	■	د	و	ا	ت	ب	ر
۷	ر	ا	ز	ق	ی	■	ا	و	ا	ی	ل	■	ا	ر	ب
۸	غ	ک	ا	س	■	م	ک	ا	ر	م	■	چ	و	ز	ا
۹	ا	ا	ر	■	ب	ا	ر	س	■	ا	ب	ی	ر	و	ز
۱۰	ی	ن	■	ه	ا	د	ی	■	ل	م	ا	■	د	ی	ش
۱۱	ا	■	ن	ا	ش	ر	■	م	ب	ه	و	ت	■	ه	ک
۱۲	■	د	ا	ر	ا	■	س	ف	ی	د	ر	و	ر	■	ل
۱۳	ش	ر	چ	ی	■	م	ر	ت	ض	ی	■	ب	ر	ی	ا
۱۴	ب	د	ی	■	ک	ا	م	و	ا	■	ح	ر	ا	س	ت
۱۵	ح	ی	■	س	ت	ر	د	ن	■	چ	م	ه	و	ر	ی